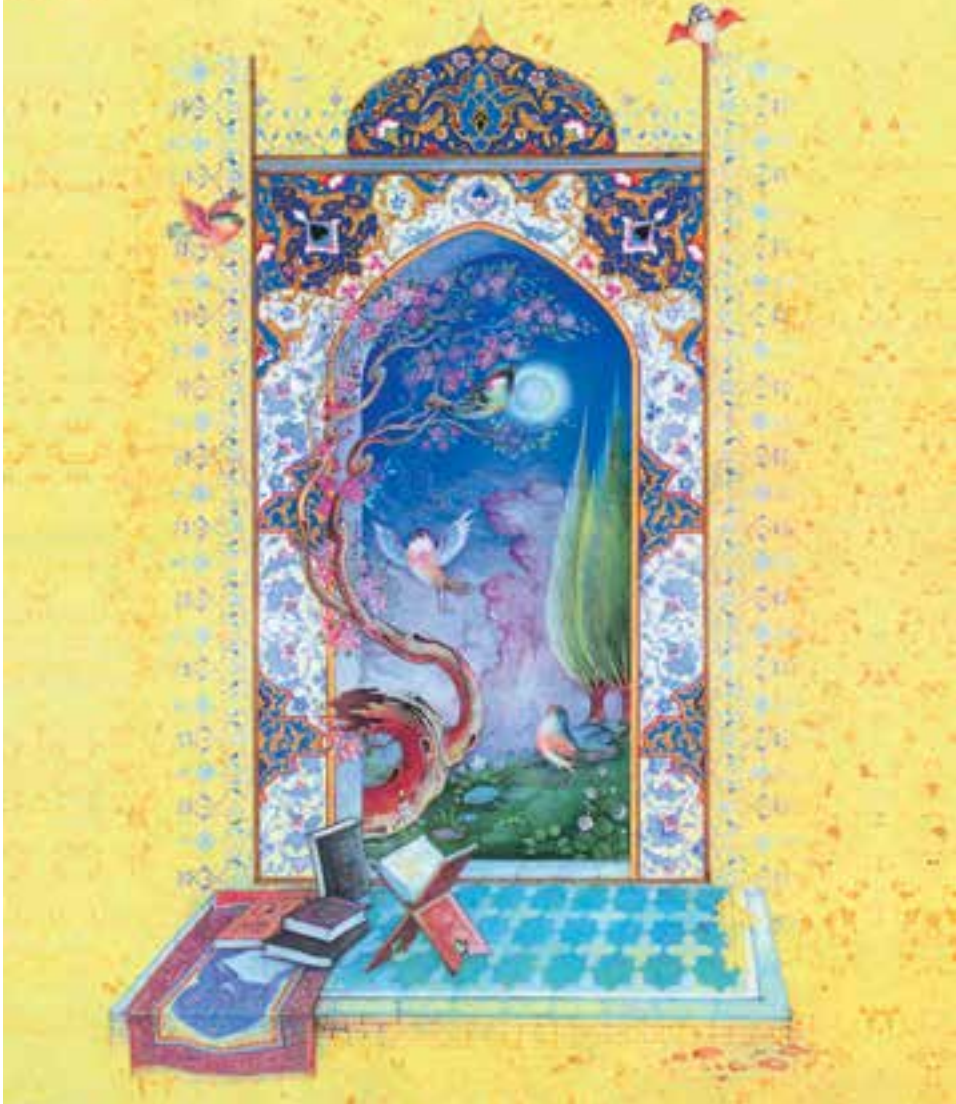


فصل سوم: ادبیات پایداری

اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با مسائل و جلوه‌های اساسی ادبیات پایداری
۲. آشنایی با نمونه‌هایی از ادب پایداری
۳. آشنایی با برخی از شاعران و نویسندگان برجسته‌ی ادب پایداری
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



درآمدی بر ادبیات پایداری

ایستادگی در برابر بیدادگری ما و نظام های ظالم، در تاریخ همه ملت ها و جامعه ها دیده می شود. هنگامی که یک ملت یا جامعه به مبارزه با عوامل استبداد داخلی یا تجاوز بیگانگان برمی خیزد، از سروده ها و نوشته های بهره می گیرد که موضوع اصلی آن ها دعوت به مبارزه و پایداری در برابر بیدادگران است. این نوع سروده ها و نوشته ها را «ادبیات پایداری» یا «ادب مقاومت» می گویند.

در ادبیات پایداری، اصلی ترین مسائل عبارت اند از:

۱. دعوت به مبارزه و تحمل سختی ها و مشکلات آن

۲. بیان بیدادگری ها و تصویر چهره ی بیدادگران

۳. ستایش آزادی و آزادگی

۴. نشان دادن افق روشن پیروزی که ره آورده تلاش، وحدت، بهمدلی و مبارزه ی مستمر است.

۵. ترسیم مظلومیت مردم



۶. بزرگ داشت و تئیش مردم مبارز و شهیدای راه آزادی

بهترین نمونه های ادبیات پایداری را در ادبیات هشت سال دفاع مقدس، ادبیات فلسطین و کشورهای
امریکای لاتین می توان یافت. اگر بادی می وسیع تر به ادبیات پایداری بنگریم، هم می سرود و ما نوشته های
شور انگیزی که در طول تاریخ، بیدارگری و بیدارگران را محکوم کرده اند و آزادی و آزادگان را ستوده اند،
جزء ادبیات پایداری خواهند بود.

در طول این فصل و سال های آینده با نمونه هایی از آثار ادب مقاومت آشنا خواهیم شد.

گل مانی که در نسیم آزادی می سگفت

نوشته‌ی زیر، یادگار یک واقعه از بهاران و قیام و جلوه‌ای از جلوه‌های منضت مقدس ملی است که برای استقلال و آزادی کشور خویش به پا خاست و یادآور روزهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. یعنی روزهای قیام و پیام امام (ره)، روزهای عروج مردان و زنان حق‌جو، این پرندگان بخت بال آزادی، روزهای پر شور و سرشار از ایثار و سگوه نویسنده‌ی معاصر، خانم «سین» دانشور، به سرزنده یاد جلال آمل احمد، چند روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این خاطرات را ثبت کرده است.

ساعت هشت شب: صف دوردینیِ طویل برای اهدای خون از راهروهای بیمارستان تا مکرکش خیابان باقرخان ادامه دارد. ازدحام* است و مهربانی بی‌کوبند؛ جلوی دانشگاه تهران، بی‌چل نفر کشته شده اند و زنجی زیاد است. آسولانسی آژیر کشان می‌آید و وارد بیمارستان می‌شود. پیرمردی، جوانی، روی دوش است؛ خودش رنگت به روندارد اما روی صورت جوان خون دگمه* بسته می‌روند تو همه با هم حرف می‌زنند، دودل می‌کنند، سیاست می‌بافند و از انتظار برای امام می‌گویند. هیچ‌کدامشان نکل و کراواتی نیستند. زن با بعضی روسری دارند و بعضی چادر و بعضی هیچ. خانمی می‌گوید: چارچار است. به قول اخوان «جوابس ناب جوان مردانه سرد است».

یادم به راه پیمایی چند روز پیش می‌افتد که جوان مای ترک زبان هم وطنم پا تا راه زمین می‌کوفتند و باشت های

کره کرده، ترکی سرودی خوانند و موجب می‌شند که قلب ما تندتر بزند و سرمارانده شود. جوانی که جلوتر از من ایستاده، تازه پشت لبش سبز شده؛ رفیقش کمی از خودش بزرگ‌تر است، می‌گوید: «صبح روی سگم باهاش یک نام و نام فایسل و شماره می‌تلفظم را نوشتم». رفیقش می‌گوید: «هن دو رکعت نماز شهادت خواندم و شناسنامه‌ام را تو صمیمی گذاشتم؛ اگر شهید شدم...». جوان بلندبالایی که سیل بور دارد و کاپشن خاکستری تنش است، از بیمارستان درمی‌آید. رفیقش کاپشن قرمز پوشیده، دست‌بم‌بم‌بم‌بم می‌گیرند. رفیقش توضیح می‌دهد، این بار سوم است که خون داده؛ خونش (O) است؛ صورت جوانی که خونش (O) است، گل انداخته؟ انکار تب‌آورد. می‌گوید: «پنبه و شیرو و ایوم ده و آنتی‌بیوتیک می‌خواهند. خون به اندازه‌ی کافی دارند. بفرم کنم، به زودی اعلام کنند که...». مرد میان‌سالی بار و پوشش سفید مزین به گل‌های خون از در بیمارستان بیرون می‌آید و داد می‌زند: «خون به اندازه‌ی کافی داریم. شیرو... یک نفر با شتاب می‌آید و یک بلندکوی دستی به دستش می‌دهد.



زن و مرد و پیر و جوان دوان دوان به راه می افتند. ماشین با بوق می زند؛ موتور سیکلت با تاپ تاپ صدای کنند طولی نمی کشد که با پاکت های شیر، بابت های پنجه دست، بابت های دوا، جمع آوری شده از خانه ها، داروخانه ها و فروشگاه ها برمی گردند. و ایوم ده و آنتی بیوتیک پیدا کرده اند. دختر جوانی نفس زنان از راه می رسد؛ یک شیشه دستش است؛ و ایوم پنج ماد بزرگ است. دو تا برایش کنار گذاشته؛ آخر فردا، شنبه روز قتل است بکن است دو خانه بابت باشد.

آن جمعی خونین دیگر (۱۷ شهریور) برای زخمی های لازم بود. نزدیکی های بیمارستان در خانه ای هموطنی رازدم، خانم ارضی بود؛ بر چه یخ در یخچالش داشت، داد و یخچال را خالی کرد و از ظرف های آب پر کرد. گفت: «یخ که بست برایتان می آورم». پریدم: «آب بنده اند دارید؟» طولی نکشید که همسایه هایش با لگن های پرازیخ و چند پارچ آب بنده اند به بیمارستان آمدند و چند تا شان هم سوپ جوجه و کمپوت آورده بودند.

این مهربانی ها را کی و کجا دیده؟ آن هم از مردمی که تمام عمر در لاک خودشان بوده اند. دختری را می شناسم که پسر جوانی بل داده بودش به طرف جوی آب تا در تیر رس نباشد و خودش تیر خورده بود. جوان های بسیاری را می شناسم که سرشان را از یخ تراشیده اند تا سربازانی که به مردم پناهنده شده بودند، بزنند...

آن چه در دوران ماروی می دید، شعر عظیمی است و قالب شعر برایش برانزده تراست. دنبال قافیه و ردیف نگردید؛ شعر ناب است. بعد ما معلم ما موضوع اش را خواندند و داد که «ایمان مهم تراست یا تفنگ؟»

در تاریخ کشورمان چه بسیار به مبارزانی سیاسی برمی خوریم که هر چند کوشش شده در تاریخ گمشان کنند اما سخت حضور دارند و پیدا هستند. در هنر و ادب ایران، در ادبیات فارسی پیش از مشروطیت به تعداد معدودی

برمی خوریم که سعی کرده اند «نکرسی غلغله را از زیر پای قزقل ارسلان بکشند» و در دوران مشروطیت چه بسیار روزنامه نگار و شاعر و نویسنده که تا پای جان مبارزه کردند و این به آن نشان که وقتی نیم آزادی می وزد، بسیار گل باخوابند گفت. خوش بختانه قطار سریع السیر مردم به طرف انقلاب راه افتاد و هنرمندان بسیاری خود را به قطار رساندند و با مردم نشستند و قلبشان با قلب مردم همبستگی یافت و هرگز نفس مردم کرشان نکرد.

این روزها در روزنامه با به نام های تازه برمی خوریم ولذت می بریم. یک طراح با معرفت، دو تفنگ به دست، دو تاثیر پشت به هم کرده ای آرم تلویزیون داده بود و من خط کردم و وقتی امام آمد، دو تا گل به دست شیر داد و داد بودند که دیدیم حکومت چه طور به گل تا کج دهنی کرد.

هزار دعا بر لب و هزار امید در دل دارم. امیدوارم حماسه ها و شهادت ها و مبارزات و جان فشانان های مردم تجی ای در خور کام بیاید. رهبر مستدام و دل های بچی خوش باد! این مردم چه آریایی چه غیر آریایی از نژاد شریف انسانی اند. امیدوارم و دعای کنم که گل های اندیشه و فکر بر حق، خرمن خرمن بکشد و قانون، اساسی بیاید برای اشاعه ای آزادی و عدالت و انصاف و تقوا و دانش. امیدوارم و دعای کنم که هنرمندان ماکه راه خودشان را یافته اند، آن را ادامه بدهند و قلبشان هم چنان با قلب مردم تبید و صدای آن ها، آدای مردم رنج کشیده باشد و قلم و قلم بود و آهنگ و تیشی مصاحشان جز به راه حق نرود. امیدوارم و دعای می کنم که خسته و دل سرد نشویم و رنج مشترکی که یادگار قرون است و دل هایمان را به هم نزدیک کرده و شمار یامان را واحد کرده و جهت مبارزه را متکمل کرده و قوام و وحدت بخشیده. به پایان برسد اما مهربانی دل ها و همبستگی ها و گذشت های چ گاه به حتماً نرسد. جمعی ما و میش از همه. روشن فکران و هنرمندان بایستی بادل سوزی و مروت

و عاری از غب زدگی به این بذر آسب پذیر که مردم ایران پاشیده اند و با خون خودشان آن را آبیاری کرده اند، آب پاک و نورو هوای سالم برسانند تا درختی سایه کتر گردد.

بقتل از روزنامه‌ی کیهان، بهمن ۱۳۵۷

با دیو سیاه شب در آویختیم در کام فلق باده‌ی خون ریختیم
از بادِ سحر نشان ما را جوید ما با نفسِ صبح در آویختیم
من حسنی

توضیحات:

۱. نام هشت روز زمستان که چهار روز آن آخر چله‌ی بزرگ (هفتم تا دهم بهمن) و چهار روز آن اول چله‌ی کوچک (یازدهم تا چهاردهم بهمن) است؛ از هفتم تا چهاردهم بهمن ماه.
 ۲. به سن نوجوانی رسیده، پشت لبش مو روییده.
 ۳. صورتش سرخ شده است.
 ۴. شنبه روز عاشورا است؛ عامه‌ی مردم روز عاشورا را روز «قتل» گویند.
 ۵. در فکر زندگی روزمره‌ی خود و مشکلات خویش بوده‌اند.
 ۶. گردن‌کشان را از قدرت بیندازند؛ از تخت به زیر کشند.
- اشاره دارد به این بیت از سعدی: «چه حاجت که نه کرسی آسمان – نهی زیر پای قزل ارسلان» که در اعتراض به این بیت ظهیر فاریابی: «نه کرسی فلک نهاد اندیشه زیر پای – تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد» سروده شده است.

خودآزمایی:

۱. نویسنده کدام واقعه‌ی روزگار ما را به شعر مانند کرده است؟
۲. جمله‌ی «ایمان مهم‌تر است یا تفنگ» را با جمله‌ی «خون بر شمشیر پیروز است.» مقایسه کنید و درباره‌ی آن‌ها یک بند (پاراگراف) بنویسید.
۳. منظور از «گل‌هایی که در نسیم آزادی می‌شکند» چیست؟
۴. منظور نویسنده از «هنرمندان بسیاری خود را به قطار رساندند» چیست؟
۵. نویسنده هنرمندان را مقدم بر مردم می‌داند یا مردم را راه‌نمای هنرمندان؟

بازگشت سکو بنام خمینی (ره) و پیروزی انقلاب اسلامی، بازتابی گسترده در نوشته‌ها،
سروده‌ها و آثار هنری داشته‌است.

شعر زیر برگرفته از کتاب «مثل چشمه، مثل رود» اثر شاعر معاصر، قیصر امین پور، است.
داین شعر شاعرانه فضایی تاریک است قبل از انقلاب را ترسیم می‌کند و پس از آن با تعبیر
«تابش نور از شرق» بازگشت امام خمینی را به تصویر می‌کشد.

خط خورشید

شب، شبی بی‌کران بود

دختر آسمان پاره پاره

برک بازرده و تیره

فصل فصل خنجران بود

به ستاره

حرف خط خورده ای تار

در دل صفحه‌ی آسمان بود

کرچه کاهی شهابی
مشق های شب آسمان را
زود خطمی زد و محومی شد
باز در آن هوای مه آلود
پاک کن لای از ابر تیره
خط خورشید را پاک می کرد

ناگهان نوری از شرق تابید
خون خورشید
آتشی در شفق زد
مردی از شرق برخاست
آسمان را ورق زد

توضیحات:

۱. آسمان (خوبی ها و پاکی ها) مانند دفتری بود که آن را پاره پاره کرده باشند.
۲. «شهاب» استعاره از مبارزانی که می درخشیدند اما به زودی آن ها را خاموش می کردند (می کشتند).

خودآزمایی:

۱. در شعر خطّ خورشید، چند نماد یا نشانه را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.
۲. این شعر در چه قالبی سروده شده است؟
۳. دو نمونه «تشخیص» را در شعر بیابید.
۴. یک بند (پاراگراف) درباره‌ی این مصرع بنویسید:
«آسمان را ورق زد.»
۵. دو بیت از شعرهای این کتاب را که دارای آرایه‌ی «مراعات نظیر» باشد، انتخاب کرده و بنویسید.

بیاموزیم (۴)

اگرشاعر مجموعه‌ای از کلمات را که با هم نوعی تناسب و ارتباط دارند، در بیت یا ابیاتی از شعر خویش بیاورد، می‌گوییم که از آرایه‌ی «مراعات نظیر» استفاده کرده است؛ مثلاً در شعر خطّ خورشید، شاعر اصطلاحات و کلمات در سه‌ای مانند شفق شب، خط زدن، پاک کن و... را در یک بند با هم آورده و بر زیبایی و تأثیر شعر خود افزوده است.

نمونه‌ای از کاربرد این آرایه را سال گذشته در شعر زیر از حافظ خوانده‌اید:

ارغوان جام حقیقی به سمن خواهد داد چشم زکس به شقایق کمران خواهد شد

در این بیت، بین ارغوان سمن، زکس و شقایق که نام گل‌هایی هستند، مراعات نظیر

وجود دارد. اگر از این آرایه، به‌رمندانه و به‌جا استفاده شود، بر زیبایی و گیرایی شرمی افزاید.

کفتم غم تو دارم...

کفتم غم تو دارم کفتم غمت سر آید
کفتم که ماه من شو کفتم اگر بر آید
کفتم ز مهر و رزان رسم وفا بیاموز
کفتم ز خوب رویان این کار کم تر آید
کفتم که بر خیالت راه نظر بیندم
کفتم که شبر و ست او از راه دیگر آید
کفتم که بوی زلفت کمره عالم کرد
کفتم اگر بدانی هم اوت رهبر آید
کفتم خوشا هوایی که باد صبح خیزد
کفتم حنک نیسی که کز کوی دلبر آید
کفتم که نوش لعلت مارا به آرزو گشت
کفتم تو بندگی کن کا و بنده پرور آید
کفتم دل رحمت کی عزم صلح دارد
کفتم کوی باکس تا وقت آن در آید

کفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آید

کفتم خموش «حافظ» کاین غصه هم سر آید